

## باید اندیشیدن را آموخت، نه اندیشه ها را

برای نوآموزان



فرید سیاوش

## تاریخ:

در همان ایامی که فلاسفه یونان سعی در توضیح طبیعی تغییرات موجود در طبیعت داشتند، رفته رفته برای تاریخ نیز دانشی بوجود آمد. در این علم سعی بر آن بود تا دلایل طبیعی رویداد های تاریخی بررسی شود. از آن پس دیگر شکست در جنگ به پای انتقام خدایان نوشته نمی شد. معروف ترین مورخان یونانی را میتوان **هرودوت (484 تا 424)** و **توسیدید (460-400 ق.م)** دانست.

**هرودوت** تاریخ‌نگار یونانی دوره باستان، در سده پنجم پیش از میلاد میزیسته است. نوشته‌های هرودوت شامل نه کتاب است و از این جهت آن را «تاریخ در نه کتاب» می‌نامند و هر یک از کتاب‌های او به نام یکی از ارباب انواع یونان کهن نامگذاری شده است. بعضی از محققان تقسیم و نامگذاری آثار هرودوت را کار دیگران در قرون بعدی می‌دانند و معتقدند که تألیفات او در ابتدا تقسیماتی نداشته است.



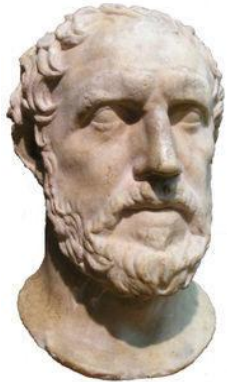
از فرهیختگان یونانی گرفته تا مورخین معاصر، از جمله ویل دورانت و آرنولد توین‌بی، هرودوت را پدر تاریخ دانسته‌اند. به بیان هنری اس. لوکاس، استاد تاریخ دانشگاه میشیگان، هرودوت شایسته این لقب است، زیرا همه اطلاعات بشر قرن بیستم از ملت‌های مشرق باستان به ویژه، مادها، پارس‌ها، بابلی‌ها، یونانی‌ها، ایتالیایی‌ها، فینیقی‌ها و مصریان مرهون کوشش‌های اوست. اگر هرودوت نبود، شامپلیون فرانسوی نمی‌توانست خط هیروگلیف را بخواند زیرا هرودوت اطلاعات پراکنده‌ای از ملت‌های کهن در کتابش به یادگار گذاشته است، که همین اطلاعات باعث برانگیخته شدن حس کنجکاوی تاریخ‌شناسان و باستان‌شناسان سده‌های جدید و در نتیجه کشف بسیاری از حقیقت‌های تاریخی سده‌های باستانی آدمی شد.

پیش از هرودوت تاریخ‌نگاران دیگری مانند کادموس، هلانیکوس، میتیلین، شارن و هکاته، می‌زیستند که هرودوت در جوانی آرزو داشته است که روزی با آنها از نزدیک آشنا شود. آن تاریخ‌نگاران بیشتر درباره‌ی چگونگی بنیان‌گذاری شهرهای باستانی و شکوه و جلال خانواده‌های بزرگ و اشراف سخن گفته‌اند و اغلب با استدلالی خیالی نسب کسانی را به خدایان و قهرمانان باستان می‌رسانده‌اند. هرودوت در جوانی نوشته‌های آنان را می‌خوانده و از افسانه‌های خیالی آنان لذت می‌برده است، اما پس چندی دریافته بود که شیوه‌ی تاریخ‌نگاری آنان چندان درست نیست و آنان را به افسانه‌پردازی و داستان‌سرایی متهم کرده است.

اثر هرودوت نخستین اثری بود که از تفکرات دینی و کنجکاوی گردآورندگان آگاهی‌های جغرافیایی و قوم‌شناختی فراتر رفت و به "تحقیق" رسید. تحقیق در واقعیت‌های انسانی که مشخص کردن آنها از خلال سنن ایمانی و دینی امکان‌پذیر است. به همین علت هم هرودوت واژه **historiai** را عنوان کتاب خود قرار داده است. **historiai** در زبان یونانی به معنی تحقیق و جستجو برای کشف حقیقت است. نباید فراموش کرد که پیش از هرودوت نویسندگانی که آنها را «گفتارنگار» می‌نامیدند به این اکتفا می‌کردند که داستان‌های اساطیری را که ریشه‌های خدایی و انسانی داشتند از منظومه‌های حماسی و نسب‌نامه‌ها و شرح رویدادها اقتباس کنند و به نثر بنویسند. طبیعی است که هرودوت نیز بیشتر از لحاظ پیروی از سبک آسان و روان داستان‌گویی و نیز از لحاظ زبانی که به کار می‌برد به گفتارنگاران نزدیک‌تر است تا از لحاظ طرز تفکر؛ چرا که هرودوت به لهجه یونانی نوشته است.

## و اما توسیدید چگونه می اندیشید؟

**توسیدید** میان "سبب" و "دلیل" جنگ تفاوتی مهم می‌گذارد، که برای تاریخ نویسی جنگی پس از او از اهمیت بسیاری برخوردار است، و بهمین گونه ما می‌توانیم این تفاوت گذاری را برای توضیح جنگ آمریکا علیه عراق بکار بندیم. دلایل متفاوتی، که در سده پنجم پیش از میلاد از سوی طرفین جنگ بکار رفتند، تا اسپارتی‌ها را بر آن داشت، که به آتن اعلان جنگ بدهند، یعنی گسست قرارداد بین دوطرف از سویی و حمله بزرگتر آتن از سوی دیگر، را توسیدید تنها بعنوان "سبب" جنگ، یعنی دلایل بلاواسطه جنگ برمی‌شمرد و او به آنها ارزش چندانی نمی‌دهد. توسیدید تاریخدان برجسته یونانی پس از تحلیل جامع و کامل مبتنی بر داده‌های بیشمار پیش زمینه این جنگ، به این نتیجه می‌رسد، که مهم‌ترین دلیل این جنگ این پنداشت اسپارتی‌ها بود، که آنها در یک پیمان با آتن، یعنی آتنی که همواره روبه گسترش و توسعه طلبی داشت، در درازمدت تنها زیان می‌بینند و ضرر می‌کنند: "نخستین دلیل و دلیل اصلی؛ که البته کمتر در باره آن سخن گفته می‌شد؛ را من در افزایش قدرت آتنی‌ها می‌بینم، که اسپارتی‌ها را به وحشت انداخت و آنان را به جنگ وادار کرد. ..."



ژاکلین دو رمه ئی معتقد است که تاریخ توسیدید در عین حال که تاریخ حوادث جنگ های پلویونزی است، از ویژگی های خاصی برخوردار است که تا ان زمان نظیرش دیده نشده بود. توسیدید همه وقایع را با تجزیه و تحلیل روانکاوانه، با در نظر گرفتن انگیزه هایی که موجب بروز آن واقعه شده است، بررسی می کند و سپس واقعه را توضیح می دهد. اثر او یک نوشته علمی است که در آن جوانه های همه علوم انسانی را در حال رشد می بینیم. در اثر او نه خرافات، نه هاتف غیبی معابد و نه خدایان نقشی دارند. تاریخ جنگ های پلویونزی اثر جاودانه توسیدید است

**طب:**

یونانیان آن ایام خدایان را حتی مسئول بروز بیماری ها میدانستند. بیماری های ساری، انتقامی از سوی خدایان تعبیر می شد. و سلامتی نیز از طرف آنان به ارمغان می آمد، مشروط بر آنکه با قربانی کردن خشنودی آنها فراهم شده باشد.

در همان ایامی که فیلسوفان یونانی در صدد بودند تا مسیری جدید در تفکر به وجود آورند، **دانشی جدید نیز در یونان در زمینه طب شکوفا می شد.** این علم جدید سعی داشت تا برای سلامت و بیماری انسان توضیحاتی طبیعی بیابد. بنیان گذار دانش جدید طبابت (پزشکی) را در یونان آن زمان، **بقراط** دانسته اند. او حدود سال 460 ق. م. در جزیره کوس به دنیا آمد.

بر اساس سنت طبابت **بقراط**، مهم ترین محافظ انسان در برابر بیماری ها، تعادل در زندگی و تطبیق با اصول صحتی است. سلامتی برای انسان امری طبیعی است و بروز بیماری به این خاطر است که طبیعت آدمی به خاطر اختلالی جسمانی یا روانی بر هم میخورد. راه سلامتی انسان در تعادل، هماهنگی و وجود روحی سالم در جسمی سالم نهفته است.

بقراط که به عنوان پدر علم طب جدید شناخته شده است، نخستین کسی بود که طبابت را از خرافات جدا کرد. وی که در جزیره یونانی توس به دنیا آمد پسر یک طبیب بود. بقراط اعتقاد معاصرین خود را که می گفتند بیماری توسط خدایان انتقام جو به وجود می آید، رد کرد و به جای آن اعلام کرد که هر بیماری، یک علت طبیعی دارد. او گفت که اگر علت را بیابید، می توانید آن را درمان کنید.



بقراط می گفت با مشاهده نشانه های یک بیماری و در نظر گرفتن شدت آن، پزشک می تواند چشم انداز این بیماری را برای یک بیمار خاص پیش بینی کند. بقراط بر اساس چنین اندیشه های منطقی یک مدرسه طبی را بنیان نهاد.

عقیده طبی دیگری که بقراط قبول داشت، آن بود که روش درمانی که برای یک بیمار به کار می رود، ممکن است برای بیمار دیگر موثر نباشد. وی اعلام کرد که آنچه برای یک نفر غذاست، ممکن است برای دیگری زهر باشد.

بقراط همچنین سایر طبیبان را تشویق می کرد که از درمان های ساده مانند یک رژیم غذایی سالم، استراحت زیاد و محیط تمیز استفاده کنند. او می گفت زمانی که طبیبان نمی توانند بیماری را درمان کنند، طبیعت اغلب این کار را می کند. در بیماران رو به مرگ نباید از روش های ساده ی درمان استفاده کرد و پیشنهاد کرد که بیماری های بحرانی، معالجه های بحرانی هم می خواهد.

از دیگر توصیه های بقراط چیزی است که امروزه رفتار خوب بالینی نامیده می شود، با این عنوان که بیماری زمانی سخت تر است که ذهن مضطرب باشد و بعضی بیماران زمانی که از رفتار خوب طبیب رضایت داشته باشند، بهبودی خود را باز می یابند.

وی معتقد بود که طبیعت باید خادم بیماران خود باشند و معیارهای سلوک شرافتمندانه را رعایت کنند. در زمان وی گاهی طبیعت برای از بین بردن بعضی از بیماران خود تطمیع می شدند و امکان داشت که یک حاکم به طبیعت دستور دهد که برای کشتن دشمن خود از سم استفاده کند. بقراط گفت: طبیب در مورد بیمار مسئول است.

بقراط تعهد نامه ای را که امروزه دانشجویان طب موقع اخذ درجه دکتری اظهار می کنند، تهیه کرده است.

« در بخشی از این سوگند نامه آمده است که من عمیقاً تعهد می کنم که خود را وقف خدمت به انسانیت بنمایم. من حرفه خود را با وجدان و شرافت انجام خواهم داد و سلامتی بیماران نخستین وظیفه من خواهد بود.»



ما در قسمت های گذشته با فلسفه طبیعت گرا به مثابه فلسفه ای که تصویر اسطوره ای جهان را باطل کرد، آشنا شدیم. معمولاً فیلسوفان طبیعت گرا را به خاطر این که قبل از سقراط می زیسته اند، فلاسفه پیش از سقراط نیز می نامند. البته دموکرایتوس چند سال بعد از سقراط دیده از جهان فروبست، ولی تمامی افکار و اندیشه های او به فلسفه طبیعت گرای پیش از سقراط مربوط است. سقراط تنها از نظر زمانی مبدأ تاریخی در نظر گرفته نمی شود؛ حضور او حتی موقعیت جغرافیایی بررسی های فلسفی را تغییر می دهد. سقراط نخستین فیلسوفی است که در آتن متولد شده است و مانند دو فیلسوف بعد از خود در همین شهر نیز زندگی کرده و به کار و کوشش پرداخته است.

### سوفیست ها:

فیلسوفان طبیعت گرا پیش از هر چیز محقق مسایل طبیعی به شمار می رفتند؛ آنان به همین دلیل نیز جایگاهی مهم در تاریخ علم دارند. ولی در آتن که در حدود سال 450 ق.م. مرکز فرهنگی یونان شده بود، به تدریج نوعی دموکراسی در این شهر به وجود آمد. یکی از پیش فرض های دموکراسی در آتن، تربیت مردم برای مشارکت در چنین سیاستی بود. این مساله حتی امروز نیز مورد تأیید است که دموکراسی در جامعه ای می تواند تحقق یابد که مردم نسبت به آن شناخت داشته باشند. به همین دلیل فن سخن وری برای آتنی ها پیش از هر چیز اهمیت داشت.

پس از چندی، گروهی از معلمان و فیلسوفان دوره گرد از مستعمرات یونان راهی آتن شدند. آنان خود را سوفیست می نامیدند. واژه "سوفیست" به معنی صاحب معرفت و حکمت آموز بود. سوفیست ها در آتن از طریق آموزش مردم امرار معاش می کردند.

این گروه فیلسوفان دوره گرد نیز مانند فلاسفه طبیعت گرا به باور های اساطیری معتقد نبودند، ولی از سوی دیگر تفکرات فلسفی را نیز مردود می دانستند. به اعتقاد آنان، حتی اگر برای مسایل فلسفی پاسخی هم وجود می داشت، این پاسخ نمی توانست برای حل معمای طبیعت و عالم هستی ملاکی قطعی باشد. این دیدگاه فلسفی را شکاکیت می نامند.

به هر حال اگر هم نتوانیم پاسخی برای معمای طبیعت بیابیم، می دانیم که انسان هستیم و باید بیاموزیم که در کنار یکدیگر زندگی کنیم. این دیدگاه سبب شد تا سوفیست ها به انسان و جایگاه او در اجتماع توجه داشته باشند.

یکی از سوفیست ها به نام پروتاگوراس (487 تا 420 ق.م.) گفته است که " انسان مقیاس همه چیز است. " به اعتقاد وی، حق و ناحق و خوب و بد و باید بر اساس نیاز های انسان ارزیابی شود. او در برابر این سوال که آیا خدایان یونان را قبول دارد یانه، چنین جواب داده است: " در باره خدایان، هیچ نمی دانم که هستند یا نیستند... چیز های زیادی ما را از این شناسایی باز می دارد: پیچیدگی مساله و کوتاهی عمر ما ". کسی را که نسبت به وجود خدا مردد است لا دری می نامند.

### پروتاگوراس (487 تا 420 ق.م.)

#### " انسان مقیاس همه چیز است. "

**پروتاگوراس** نخستین و مهمترین نظریه پرداز فلسفه سوفسطایی پیش از سقراط و استاد سخنوری اهل آبدره در شمال یونان آن زمان و همشهری دمکریت مشهور بود. پروتاگوراس گفته است که " انسان مقیاس همه چیز است. " به اعتقاد وی، حق و ناحق و خوب و بد و باید بر اساس نیاز های انسان ارزیابی شود. او در برابر این سوال که آیا خدایان یونان را قبول دارد یانه، چنین جواب داده است: " در باره خدایان، هیچ نمی دانم که هستند یا



نیستند...چیز های زیادی ما را از این شناسایی باز می دارد: پیچیدگی مساله و کوتاهی عمر ما". افلاتون بعدها در یک برخورد لجاجت آمیزی با او گفته بود که: "خدا میزان همه چیزها است". و پراگماتیسم هایی آمریکایی سالهاست که مینویسند: "علم میزان همه چیز است".

پروتاگوراس بخاطر کتاب (پیرامون خدایان) به اتهام کفروالحاد! به مرگ محکوم شده بود و در سن هفتاد سالگی حین فرار از اجرای حکم اعدام در دریا غرق شد. وی در کنار **آناکساگوراس، فیدپاس، آسیازیا و سقراط** از جمله اعدامیان سیرتاریخ اندیشه غرب است! آزمان توجه نداشتن به خدایان دولتی! برای اندیشمندان ایجاد در دسر مینمود. جمله (انسان- میزان) پروتاگوراس- مورد توجه اندیشمندان دوره رنسانس - روشنگری و اومانیسیم نیزشد. پیرامون اهمیت پروتاگوراس گفته میشود که نه افلاتون و نه ارسطو فلسفه باستان رانمایندگی کردند بلکه پروتاگوراس و گورگیاس آغازگران فلسفه روشنگری غرب میباشند.

سوفیست ها اغلب در آتن به بحث در باره آنچه طبیعی است و آنچه از طریق اجتماع بروز می کند، می پرداختند و زمینه را برای نقد و تحلیل های اجتماعی فراهم می آوردند.

به عنوان یک نمونه، آنان نشان دادند که "احساس شرم" پدیده ای طبیعی نیست، زیرا اگر چنین احساسی طبیعی می بود، باید ذاتی انسان می شد. ممکن نیست ترس از برهنه بودن عاملی ذاتی باشد و فقط به آداب و رسوم حاکم بر اجتماع وابسته است.

دروسی که سوفیست ها ارائه می دادند عبارت بود از فلسفه، ادبیات، هنر، علوم ریاضی، ستاره شناسی، دستور زبان، علم سیاست شامل قانون اساسی و امور اداری و هنر جنگ و خصوصا فن سخنوری.

سوفیست که اصلا به معنی استاد و هنر مند بود معنی مربی و آموزگار پیدا کرد. سوفسطائیان معلمانی دوره گرد بودند که شهر به شهر می گشتند و در مقابل درسی که می دادند اجرت دریافت می کردند. سوفیست ها اندیشه های تازه ای را با خود آوردند، در باره ی اصالت ارزش های اخلاقی تردید کردند و طرفدار پان هلنیسم یعنی اتحاد اقوام یونانی بودند. " غایت تعلیم و تربیت سوفیستی این بود که شاگردان بتوانند به اداره ی امور خصوصی خود توانا شوند و به یاری فن سخنوری در اجتماعات سیاسی مردمان را به درستی عقاید خود معتقد سازند و بدین سان در اداره ی امر کشور نقشی بازی کنند."

سوفسطائیان سیاست را به گونه ی سرگرم کننده ای وارد زندگی روزانه ی مردم کردند. اگر بخواهیم سوفسطائیان را با کسانی که امروز زندگی می کنند مقایسه کنیم شاید بشود گفت که " نیمه استاد و نیمه روزنامه نویس " بودند لذا ورود یک سوفیست به شهر حادثه ای مهم بود و جوانان گرد او جمع می شدند ، که صحنه ای از آن را افلاطون در رساله ی پروتاگوراس به تصویر کشیده است.

سوفسطائیان از نظر سیاسی به دو دسته تقسیم می شدند .یک دسته معتقد بودند که **طبیعت خوب ولی تمدن بد است** ( مثل روسو ) قانون، اختراع اقویا و برای برده ساختن انسانها است . **ترازبماخوس** در جمهوری کتاب نخست در تعریف عدالت می گوید " عدالت آن چیزی است که برای قوی سودمند باشد ." و در ادامه در پاسخ ایرادات سقراط می گوید " هر حکومت هر قانونی را با در نظر گرفتن منافع خود وضع می کند ؛ حکومت دموکراسی منافع عموم مردم را در نظر می گیرد و حکومت استبدادی منافع حاکم مستبد را، حکومت های دیگر نیز مطابق همین قاعده عمل می کنند و با وضع قانون آنچه به نفع حاکم تشخیص دهند حق می نامند . و از همه ی مردمان می خواهند که آن را محترم بشمارند و کسی را که از آن سر پیچید قانون شکن و ظالم نام می دهند و به کیفرمی رسانند. بنابر این معنی پاسخ من این است که در هر کشور حق و عدالت چیزی است که برای حکومت آن کشور سودمند باشد، و چون در همه ی کشور ها قدرت در دست حکومت است از این رو اگر نیک بنگری خواهی دید که عدالت در همه جا یک چیز بیش نیست : "چیزی که برای قوی سودمند باشد ."

دسته ی دیگر معتقد بودند که **طبیعت نه خوب و نه بد است** ( مثل نیچه ) و قانون، اختراع ضعفاء است برای باز داشتن و منع اقویا. قدرت بالاترین فضیلت است و عاقلانه ترین و طبیعی ترین حکومت ها ، حکومت اشراف است . افلاطون در رساله ی گرگیاس از زبان کالیکلس خطاب به سقراط می گوید " کسی که بخواهد چون آزاد مردان روزگار بگذراند باید هوس ها و شهوات خود را به جای محدود ساختن بیورود و به آنها نیرو رساند و دانش و زیرکی خود را برای راضی کردن آنها به کار اندازد . البته بیشتر مردمان به ان کار توانا نیستند و چون از ناتوانی خود شرم دارند برای پنهان ساختن آن لگام گسیختگی و نا پر هیز کاری را زشت می شمارند و بدین سان می کوشند کسانی را که از نظر طبیعی قوی ترند محدود سازند ، و چون خود از ارضای هوس ها و رسیدن به آرزو ها نا توانند خویشتن داری و عدالت را می ستایند. پس این ستایش از نا توانی است. برای کسانی که فرمانروایی را از پدر به ارث برده یا به یاری نیروی طبیعی خود تاج و تخت به دست آورده اند ، چه چیزی زشت تر و بد تر از خویشتن داری است ؟ اینان که می توانند از هر موهبتی بر خوردار گردند بی آنکه مانعی در راهشان باشد ، چگونه چشم داری به دست خود فرمانروایی بر خود بتراشند و در برابر قانون و داد گاه و سخن های واهی توده ی مردم سر فرود آورند؟ کسی که بر کشوری فرمان می راند اگر به اسارت خویشتن داری و عدالت چنان گردن نهد که نتواند در آن کشور به دوستان خویش نصیبی بیش از دشمنان برساند، زبون و سیه روز نیست؟ "

چرامردم یونان از سوفسطائیان انزجار داشتند ؟ افلاطون در رساله ی پروتاگوراس از زبان سقراط به هیپوکراتس می گوید: " شرم نداری که در نزد یونانیان به سوفیستی شهره شوی ؟"

- 1- کسانی که به تفکر در باره ی مسائل مربوط به شناسایی و حقوق و اخلاق می اندیشیدند به کنجکاوی نا روا متهم می شدند .
- 2- گرفتن مزد برای کار ذهنی و فکری عملی بسیار زشت بشمار می رفت و به منزله ی بندگی داوطلبانه تلقی می شد
- 3- کسانی که پول نداشتند تا به عنوان حق الزحمه به سوفسطائیان بپردازند و نمی توانستند در جرگه ی شاگردان سوفسطائیان قرار گیرند و اگر گذرشان به دادگاه می افتاد نمی توانستند در برابر حریفانی که فن سخنوری را بلد بودند مقاومت کنند در نتیجه در داد گاه محکوم می شدند .
- 4- رشته های مذهبی و اخلاقی که افراد جامعه را به هم پیوند می داد یکباره پاره شد و آنها نتوانستند قواعد اخلاقی جدیدی جایگزین کنند . و معیار های ثابتی ارائه دهند
- 5- کسانی که کامیابی شخصی را بر تر از همه چیز می دانستند برای اندیشه خود پشتوانه ی فلسفی یافتند .
- 6- سوفسطائینی که سخنوری یاد می دادند کم کم کارشان بالا گرفت و به شاگردان خود می آموختند که چگونه حق را باطل و باطل را حق جلوه دهند. و شاگردان خود را به جدل و مناظره تشویق می کردند .  
خدمات سوفسطائیان
- 1- اندیشه ی آدمی را از بسیاری از قیود اوهام و خرافات آزاد ساختند .
- 2- دانش های گوناگونی را رواج دادند .
- 3- سوالات بزرگی را در برابر بشر قرار دادند به تعبیر ویل دورانت " مشخص ترین و عمیق ترین پیشرفت فلسفه ی یونان با سوفسطائیان شروع گردید . "

ادامه دارد